

یادداشت

درباره رمان مرا به بغداد نبرید

نوشته ناهید کبیری

زن عاشق در کنار اقیانوس

نازنین عارف پور

«مرا به بغداد نبرید» نام رمانی است از ناهید کبیری که نشر ثالث آن را به چاپ رسانده است . روایت داستان از آنجا آغاز می‌شود که شخصیت‌های اصلی داستان، با همه دل‌بستگی و عشقی که به یکدیگر دارند ناگزیر از جدایی‌اند . مرد در یک صبح تاریک بارانی خانه گرم خود را ترک می‌کند و در پی سرنوشت محتم خویش راه نامعلومی را پیش می‌گیرد. زن از پشت پنجره بخارگرفته رفتن او را تماشا می‌کند و می‌بیند که چگونه قدم می‌گذارد از زندگی او دور می‌شود . خطر دستگیری مرد به دست FBI یا احتمال نجات و فرار او از مرز مکزیک ، پابه‌پای هم به جلو می‌رود و خواننده با فضای پراضطراب محیطی دیگر در آن طرف مرزها رویه‌رو می‌شود . هر چه هست ، از همان یکی دو صفحه ابتدای کتاب، نویسنده مخاطب خود را با مسائل یک زندگی پرفراز و فرود درگیر می‌کند . زن که در شرق «یاسمین» و در غرب «سمن» نامیده می‌شود، نمادی از یک زن تمام‌عیار عاشق ، باهوش ، هنرمند و خستگی‌ناپذیر خاورمیانه امروز است . زنی ایرانی که در بغداد رشد کرده‌است و موج‌های صدای خیال‌انگیز ام کلثوم را با خود از لایه‌های اصیل تنه‌پاشی‌اش، تا سواحل اقیانوس آرام و شهر سان‌فرانسیسکو پیش می‌برد .

هذه الدنيا كتاب انت فيه فكر

هذه الدنيا ليالي انت فيها العمر . . .

از آنجا که شخصیت‌ها و تپ‌های داستان از میان فرهنگ‌ها و سرزمین‌های مختلف شرق و غرب برگزیده‌اند، زبان آنان نیز زبان متفاوتی است . در عراق شاهد واژه‌های عربی و لهجه خاص «دکتر کمال‌الدین بغدادی» و همسر اول او «دنیا» هستیم . زبانی که اغلب به طنز نزدیک می‌شود: «نگاه کن! طیارت العدوا! طیاره ایرانی‌ها!» و ادامه می‌دهد «لعه‌الله علی‌الظالمین!»

شخصیت زن اول داستان که همان یاسمین است، با وجود اقامت طولانی‌اش در عراق، با زبان فارسی فکر می‌کند، حرف می‌زند و اصرار در انتقال این زبان به همسر آمریکایی خود دارد . اما زمانی‌که انگشتان‌اش به تکه‌های پیانو نزدیک می‌شود، نت‌های موتسارت، بتهوون، فی‌روز، عبدالحلیم حافظ و غیره را می‌نوازد و ترانه‌های ام‌کلثوم را می‌خواند. زبان هنری یاسمین، زبان مشترک دنیا است . قناتون و مرز و پرچم نمی‌شناسد . آنچه که می‌تواند برای مخاطب عام گنج‌کننده باشد، همان دیالوگ‌ها و مونولوگ‌های «کریس» است که به انگلیسی و پر از اصطلاحات آمریکایی است . مخصوصاً که به قول راوی در زمان‌هایی که احساساتی یا عصبانی می‌شود، هیچ اصراری در به کارگیری واژه‌های فارسی ندارد و به طور طبیعی، شکنی کلمات و اصطلاحات آمریکایی را به سوی خواننده فارسی‌زبان خود پرتاب می‌کند و چه بسا وقعه‌ای در تمرکز او به وجود آورد . اگرچه کوشش کبیری از این ترفند ایجاد فضاسازی و روند طبیعی شخصیت‌ها به سوی فرهنگ ذاتی خویش بوده است و می‌تواند برای خواننده آشنا به زبان انگلیسی مفرح نیز باشد .

اما زبان راوی کل داستان، همان زبان شاعرانه ناهید کبیری است که در بخش گسترده‌ای از کتاب از صمیمیت و یکدستی برخوردار است و به ضرورت فضای بخش‌هایی از داستان به شعر و شاعرانگی نزدیک می‌شود .

از همان جا که نشسته بود، صدای اقیانوس را از چند خیابان آن طرف‌تر می‌شنید . می‌شنید که موج‌هایش در باران و در باد می‌پیچیدند و رویاهای او را خیس می‌کردند . «

با این همه، مضمون اصلی رمان بر پایه یک تراژدی عشقی و اجتماعی قرار دارد . تراژدی‌ای که از هر جهت متعلق به حرف و سخن‌ها، پریشانی‌ها، دره‌دردی‌ها و تنش‌های امروزی روزگار ما است و از این‌رو آن حس همذات‌پنداری را در مخاطب ایجاد می‌کند. حادثه در بستری از مسائل سیاسی و بحران‌های اجتماعی زمان‌های جنگ و پس از جنگ ایران و عراق رشد می‌کند و با مهاجرت به سرزمین‌های دور، مسائل و مشکلات اجتماعی و فرهنگی سرزمین میزبان را نیز به میان می‌کشد . شخصیت‌های اصلی و محوری داستان، هر یک به نوعی حضور و حرکتی پررنگ دارند و در فضای قصه که بدون سیاست‌زدگی و اعتقادات ایدئولوژیکی پیش می‌رود، زندگی پریشش خود را با اعتراض به اهرم‌های پادزنانده اجتماعی و سرنوشت‌های گریزنابپذیر خویش تا آخرین لحظه ادامه می‌دهند. «مرا به بغداد نبرید» از جهت فرم روایتی و ساختاری، با درآمیختگی و امتزاج فصل‌های جداگانه یک زندگی و ارانه آن بدون فاصله‌گذاری‌های رایج و سنتی داستان‌نویسی، کاری ویژه و متفاوت است . چه بسا در ابتدا، خواننده را گیج می‌کند اما ادامه این جهش‌ها و چرخش‌های ضربه‌وار او را به نوح‌گویش نویسنده عادت می‌دهد . ناهید کبیری به دور از گرایش‌های جزم‌اندیشانه سال‌های اخیر و فرم‌های کارگاهی داستان‌نویسی، تکنیک زدگی و انکار مضمون و معناگرایی‌های پست‌مدرن مد روز که از عرصه شعر به حیطه داستان نیز راه پیدا کرده است، استقلال و فردیت خود را در «مرا به بغداد نبرید» حفظ کرده‌است . حرف خود و روزگارش را می‌زند که حاصل آن رمانی پرچوشش، صمیمی و بی‌ادعا است .

اگر این روزها گذرتمان به راسته کتاب‌فروشی‌های روبه‌روی دانشگاه و یا کریم‌خان بیفتد، شاهد خواهید بود که تب تند مسابقات فوتبال جام‌جهانی و گرمای هوای تابستان تهران، چگونه بازار کتاب را همچون پار و پییرا و سنتوات گذشته به رکود بیش از پیش کشیده‌است .

متأسفانه عدم عادت به مطالعه، حتی در فضولی‌که مراکز آموزشی اعم از ابتدایی، متوسطه و عالی تعطیل هستند، در میان کسانی که فرصت مطالعه دارند نیز تشدید شده و جامعه دانش‌آموزی و دانشجویی ما کمترین تماس را با کتاب دارند و وقت خود را به کارهای دیگر اختصاص می‌دهند .

نقطه عطف کتاب و کتاب‌فروشی و کتابخوانی، طی دو دهه اخیر، گویا ظاهراً اردیبهشت‌ماه هر سال به هنگام برپایی نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران نمایان می‌شود و پس از آن است که رکودنسبی سراغ بازار کتاب می‌آید و چنانچه مسائل حاشیه‌ای در جامعه اوج گیرد، اولین تأثیرش را می‌توان در رکود هرچه بیشتر کتاب و کتابخوانی در فصل تابستان شاهد بود . انتخابات ریاست‌جمهوری و مسابقات فوتبال جام‌جهانی، در تابستان سال گذشته و امسال، دو شاهد مدعی بنده در مورد تشدید رکود بازار کتاب هستند .

مردم هراتنچه که باعث شود حواسشان معطوف آن شود، هرچند عادت به مطالعه ندارند، اما اولین کاری را که انجام می‌دهند، کنار گذاشتن همان اندک مطالعه است و عوامل دخیل دیگری را نیز می‌توان برای این امر برشمرد .

قریب به یک ماه و نیم است که نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران پایان یافته و برای برگزاری بیستمین دوره‌اش باید تا اردیبهشت ۸۶ صبر کرد . در مورد برپایی نوزدهمین دوره آن، به گاه برگزاری نمایشگاه، رسانه‌های گروهی به ارزیابی کمی و کیفی آن پرداختند و از وجوه مختلف نقاط مثبت و احیاناً منفی نمایشگاه زیر ذره‌بین اهالی کتاب و کتاب‌فرو گرفت .

یکی از فاشانه‌ترین این ارزیابی‌ها را، یک ماه پس از پایان یافتن نمایشگاه نوزدهم، به قلم آقای علیرضا فراهانی در روزنامه شرق، دوشنبه ۲۲ خرداد، صفحه ۱۹، شاهد بودم . نوشته‌ای بدون جمع بندی خاص، بی‌سروته، متناقض، به دور از فصاحت قلم و شریف‌فا و در تعجبم چرا ویراستاران روزنامه وزین شرق، این نوشته را عیناً به چاپ رسانده و تگاهی به محتوا و چگونگی نگارش آن نینداخته‌اند و یا انداخته‌اند و «اسرری از آن گذشته‌اند» . قصدم نقد نوشته جناب فراهانی نیست، اما اگر قرار است کسی دستی به قلم ببرد و مطلبی را بنگارد، باید اشراف واف و کافی بر مطلب داشته باشد . در این فرصت فقط به یک مورد از تناقض‌گویی جنابشان اشاره دارم و بعد به اصل مطلب

که همانا کتاب و نمایشگاه است خواهم پرداخت .

ایشان در بخشی از نوشته‌شان آورده‌اند: «امسال برخلاف چند سال گذشته ما شاهد عدم حضور بزرگان اهالی فرهنگ، هنر و علم در نمایشگاه بودیم .» و چند سطر پائین‌تر فرموده‌اند: «... به واقع از خود نمی‌پرسیم که اصلاً دلیل آمدن بزرگان اهالی فرهنگ، هنر و علم به این نمایشگاه- به توجه به مشکلاتی که در سطور فوق هم ذکر شد- چیست [؟]».

و بعد ضمن انتقاد از شمارگان کتاب و برشمردن این نکته «مثلاً یک کتاب شایسته ادبی که در میان جمعیت هفتاد میلیونی این سرزمین حدود دو تا سه میلیون علاقه‌مند دارد از آن جهت ۲۰۰۰ نسخه یا نهایتاً ۳۰۰۰ نسخه تیراژ دارد که مولف می‌بیند وقتی کتابش را حتی در سطح پایتخت ناشر آن طور که باید و شاید پخش و توزیع نمی‌کند، دلیلی برای هزینه‌های بیشتر نمی‌بیند . آن هم در دوره‌ای که حتی تأمین معاش به سختی امکان‌پذیر است . امروزه ناشران و صاحبان نشر تنها تبدیل به موسسه‌های تجاری شده‌اند که در قبال گرفتن مبلغی فقط امور مربوط به مجوز نشر و چاپ کتاب را انجام می‌دهند و پس از آن هیچ مسئولیت فرهنگی‌ای برخود قائل نیستند» . ناشران را مورد خطاب قرار می‌دهند و آنها را به طور عام تجارت‌پیشه معرفی می‌کنند . اگر شما از فرمایشات ایشان که بدون هیچ دخل و تصرفی تقدیم شد سردر آوردید، باید همه سردرآوردم و این هیچ نیست جز آن که نویسنده محترم با کمال شرمندگی پوزش از ایشان، نه می‌داند چه می‌خواهد بگوید و نه توانایی آن را دارد که بر صفحه کاغذ به درستی ذهنیاتش را قلمی سازد . برای آن که یک طرفه به قاضی نرفته باشم، توجه شما را به خواندن دوباره نمایشگاه امسال معطوف می‌دارم، تا دریابید به بیراهه رفته‌ام، یا خیر . ضمن آنکه نقد و بررسی مطلب ایشان به راستی نیاز به یک صفحه روزنامه شرق دارد که از حوصله روزنامه و بنده خارج است .

اما کتاب و نمایشگاه بین‌المللی ؛ آنچه که از آبان‌ماه سال ۱۳۶۶ تحت عنوان «نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران» آغاز به کار کرد، نوزدهمین دوره‌اش در اردیبهشت‌ماه امسال، در روز شنبه ۲۳ این ماه، پایان یافت . کاری که همانند هجده‌سال گذشته‌اش انجام پذیرفته بود، بار دیگر صورت گرفت، اما با امکاناتی محدودتر و استقبالی فزون‌تر و تبعات مثبت و بعضاً کاستی‌های چشمگیر .

در دوران جنگ و قبل از رحلت امام (ره) تنها یک‌دوره نمایشگاه فوق برپا شده و با یک سال فترت – سال ۶۷- دومین دوره آن در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۸، در دورانی که مقام معظم رهبری، مقام ریاست جمهوری را دارا بودند، نمایشگاه پیگیری شد و پس از آن در دولت‌های بعدی برگزاری نمایشگاه، همواره یکی از دغدغه‌های های فرهنگی کشور بود و اکبر هاشمی رفسنجانی با خاتمی و لاریجانی و

ادبیات



نمایشگاه بین المللی کتاب، تبعات و انتظارها

باز خوانی یک کارنامه

نصرالله حدادی

دیگر امور . وقتی در مدت ده یا یازده روز، ۵/۲ تا ۳ میلیون انسان بنا به هر دلیلی که می‌خواهیم برشمریم، به منطقه‌ای هجوم آورند، طبیعی است که مشکلات تشدید شوند و شکل نمایان‌تری به خود بگیرند .

در این رهگذر، کتاب به مثابه بهانه‌ای بیش جلوه نمی‌کند و همگان سعی می‌کنند از موقعیت به وجود آمده، حداکثر استفاده را ببرند و چه بسا سواستفاده کنند . از مبنی‌بوسی که کبرایه‌اش حداکثر صد تومان است و سه چهار برابر آن را طلب می‌کند، تا صاحب رستورانی که برای مدت ده، یازده روز، باید مبلغ سنگینی را برای اجاره پرپرداز، در محل درآمد نیز باید مراجعه‌کنندگان به او باشند و تاوان اجاره سنگین را چه بسا سنگین‌تر از جیب خود خارج سازند تا اجاره‌کننده مغبون شود .

اما کتاب ؛ سابقه نشان داده است که با جابه‌جایی دولت‌ها و حاکم شدن نگرش‌های جدید و متفاوت با گذشته، تا مدتی کتاب دچار نوعی سردرگمی شود و از آنجا که متولی تام و تمام کتاب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است، و رکود و رونق آن نیز طبعاً پیامدهای این

جابه‌جایی‌ها خواهد بود . افول شمارگان کتاب در دوران ریاست‌جمهوری هشت ساله سیدمحمد خاتمی، چه دلایلی می‌توانست داشته باشد؟ در این دوران و به‌خصوص در زمان تصدی سیدعطاءالله مهاجرانی بسیاری از کتاب‌هایی که در دوران ماقبل آن اجازه و فرصت نشر نیافته بودند به زبور طبع آراسته شدند و به بازار آمدند و در ابتدای وزارت مسجدجامعی نیز روال کار همان بود و کتاب

اواخر عمر وزارت وی، قدری در صدور مجوزها تجدیدنظر به عمل آمد و به اصطلاح سخت‌گیری بیشتری می‌شد، اما آنچه که مسلم بود، این بود که تیراژ کتاب روزبه‌روز به قهقرا می‌رفت و دلایل عدیده‌ای از سوی اهالی کتاب و کتاب‌ابراز می‌شد .

خود یارانه کاغذ موجب افزایش ناشران شده است، ناشران ناوارد به امور کتاب – که اصطلاحاً گلخانه‌ای نام نهاده شدند – به بازار کتاب لطمه زده‌اند، تعداد کتاب فروش‌ها یک‌چهارم تا یک‌پنجم ناشران است، اعتماد مردم به کتاب کم شده است، رقبای کتاب همچون اینترنت و ماهلهم سهل و آسان و ازان قیمت فراوانی است، آن نقاط و نواحی با پایبم و تقویت کنیم .

ضرورت جابه‌جایی نمایشگاه اجتناب‌ناپذیر است، اما باید مقدور و میسور باشد . تغییر عادات بد در میان مردم، نیاز به فرهنگ‌سازی دارد و تقویت افکار و کارهای مثبت از راه توسعه فرهنگ میسر است و کتاب سهل‌الوصول‌ترین این راه‌ها است . فرهنگ‌های مردم بیشتر به خوراک، پوشاک و مسکن معطوف است و مطالعه به مثابه یک ضرورت، در زندگی روزمره آنان جایی ندارد، دولت چون یارانه‌های کاغذ را می‌پردازد، خود را به صورت طبیعی متولی امر کتاب می‌داند، دخالت دولت در این امر زیاد است، تعداد ناشران دولتی بسیار زیاد است و کارهای موازی در زمینه نشر از سوی آنان فراوان صورت می‌گیرد و این خود لطمه بزرگی به صنعت نشر کشور وارد می‌کند،

انبارهای ناشران دولتی مملو از کتاب‌های کارشناسی نشده است و حیف و میل بیت‌المال، موجب اغتشاش در بازار کتاب شده است، ورودی کتاب بیش از خروجی آن است و در جایی که در کشور فرانسه بین هشتصد تا هزار ناشر فعالیت می‌کنند، وجود هشت‌هزار ناشر در ایران چه معنایی دارد؟ عضو کنوانسیون جهانی کپی‌رایت نیستیم، به همین دلیل جایی در جهان نداریم، در نمایشگاه‌های خارج از کشور، به دیده احترام به ما نمی‌نگرند، چرا که به کپی‌رایت اعتقادی نداریم، قوانین موجود در کشور حامی مولف نیست، ناشر می‌تواند در اماکن مسکونی فعالیت کند و مالیات نپردازد، اما کتاب‌فروش باید مکانش تجاری باشد و تکلیف پرداختن و نپرداختن مالیاتش هنوز مشخص نیست، روابط بر ضوابط در چاپ کتاب حاکم است، قوانین حاکم بر چاپ کتاب شفاف نیست، علایق و سلایق فردی حاکم بر چاپ کتاب است، امنیت لازم در زمینه چاپ کتاب کمتر وجود دارد، کتابی که ده‌ها بار چاپ شده است، شاید دیگر اجازه چاپ نگیرد، یک کتاب مشابه، امکان دارد از سوی یک ناشر مجوز دریافت داشته باشد و از سوی ناشر دیگر اجازه چاپ پیدا نکند و این یعنی سردرگمی ناشران و ده‌ها نکته دیگر همچون آنچه که ابراز شد، همچون وام و خرید کتاب از سوی معاونت فرهنگی و هیات امنا و دیگر مراکز و دوائر دولتی .

ممیزی کتاب همواره وجود داشته و تنها از شدت و ضعف آن کاسته شده است . گرانی همواره و همیشه در جامعه ما افشار کم درآمد را آزار داده است . یارانه کاغذ به رغم آنکه از سوی بسیاری از ناشران غیرمفید تشخیص داده شده، اما بیشترین انتفاع را به همین قشر از ناشران در گذشته متوجه ساخته است .

همان‌قدر که یارانه کاغذ می‌توانسته مضر به حال کتاب باشد، وام‌های سهل الوصول نیز همان کارایی را دارا بوده‌اند، کدام ناشر قدرتمند را می‌شناسید که به سراغ وام نرفته باشد؟

فروش کتاب به هیات امنا و معاونت فرهنگی کافی است اندکی سستی گیرد، فریادها و فغان‌ها به آسمان می‌رسد و اگر همین نمایشگاه با مضایقی ناشران را رویه‌رو سازد، آش و کاسه، همان است که در مورد یارانه کاغذ و پرداخت وام بوده است، با دست پس می‌زیم و با پا پیش می‌کشیم!

چاپ کتاب، تبعات خاص خود را دارد و این را هر ناشر اهل فنی می‌داند و با هیچ‌یک از ابعاد و نکات مثبت و منفی آن بیگانه نیست .

سؤال اساسی اینجا است، چرا به رغم این همه گفته‌های ضد و نقیض ناشران برای دریافت کاغذ و دیگر امکانات ازان چاپ مثل فیلم و رزینک و وام سر و دست می‌شکند و برای قرار گرفتن در مکان بهتری در نمایشگاه از یکدیگر سبقت می‌گیرند؟ و در هنگامه برگزاری نمایشگاه نیز طبیعی است که توقعات رخ بنمایند و صد البته املائی نا نوشته نیز غلط ندارد .

امکانات نمایشگاه محدود و بعضاً ضعیف است، آن را شناسید می‌کند . علت تشدد ما در برابر ترافیک نمایشگاه، این است که به کمتر از آن رضایت داده‌ایم و بیشتر از آن را برنمی‌تابیم، حال آنکه ترافیک همواره ما را آزار داده است .

نمایشگاه کتاب، هرچه که می‌خواهد باشد و از هر منظر و نگاهی که به آن بنگریم، برگزترین رویداد فرهنگی کشور است و هر کس که اهل این وادی است، نمی‌تواند از کنار آن بی‌اعتنا بگذرد و همین بهترین دلیل برای این ادعا است .

در طول برگزاری نمایشگاه از عالی‌ترین مقامات سیاسی و غیرسیاسی کشور گرفته تا نویسندگان و پژوهندگان و مترجمین و نویسندگان و به طور خلاصه اهالی کتاب، حضور در نمایشگاه از مهمترین کارهای آن‌ان است و چه بسا چهره‌های آشنا که در طول روز در نمایشگاه حضور می‌یابند و این هیچ نیست جز اهمیت به آن .

تکاپوی ناشران برای رساندن کتاب‌های چاپ اول و تجدیدچاپی و تحرک ادارات مختلف ارشاد برای صدور مجوز، بخش دیگری از اهمیت این نمایشگاه است، و خلاصه نمایشگاه محلی می‌شود از تبادل فکر و فرهنگ گرفته تا فروش بستی و ساندویچ و نوشابه .

باید به نمایشگاه کتاب کارنامه داد و پیشداوری نیز

نکرد و نگرشی نسبی به آن داشت و در کارهای همسنگ آن در دیگر وزارتخانه‌ها، آن را سنجدید .

نمایشگاه کتاب به یقین دارای نکات و نقاط مثبت فراوانی است، آن نقاط و نواحی با پایبم و تقویت کنیم . ضرورت جابه‌جایی نمایشگاه اجتناب‌ناپذیر است، اما باید مقدور و میسور باشد . تغییر عادات بد در میان مردم، نیاز به فرهنگ‌سازی دارد و تقویت افکار و کارهای مثبت از راه توسعه فرهنگ میسر است و کتاب سهل‌الوصول‌ترین این راه‌ها است . فرهنگ‌های مردم بیشتر به خوراک، پوشاک و مسکن معطوف است و مطالعه به مثابه یک ضرورت، در زندگی روزمره آنان جایی ندارد، دولت چون یارانه‌های کاغذ را می‌پردازد، خود را به صورت طبیعی متولی امر کتاب می‌داند، دخالت دولت در این امر زیاد است، تعداد ناشران دولتی بسیار زیاد است و کارهای موازی در زمینه نشر از سوی آنان فراوان صورت می‌گیرد و این خود لطمه بزرگی به صنعت نشر کشور وارد می‌کند،

یکشنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۵

گزارش خبری

بیانیه همایش یک دهه داستان‌نویسی شاهرود

زاده‌شدنش به دیر خواهد انجامید

خود اگر زاده تواند شد . . .

آنچه ادبیات داستانی را در شاهرود پدید آورد، نه یک رویکرد صرفاً ادیبانه و یا روشنفکرانه ناشی از برخورد با موقعیت تازه فرهنگی اجتماعی به ادبیات در مقابل جریان سنتی و ریشه‌دار در این شهر بود بلکه یک ضرورت بوروکراتیک بود که می‌خواست محافل هنری و ادبی نهادهای دولتی چون حوزه هنری و اداره فرهنگ و ارشاد سلامی را جانی تازه بدهد. بنابراین ادبیات داستانی از راه ساز و کارهای بوروکراتیک به درون فضای فرهنگی شهر راه یافت و از همین راه نیز تا مدت‌ها به حیات خود ادامه می‌داد. رزما و متولیان ادبیات داستانی در این شهر بنا به ضرورت از سوی کارگزاران فرهنگ ادیب می‌پروردند و داستان‌نویس و شاعر روانه فضای فرهنگی هنری شاهرود می‌کردند. آنچه بارز است ادبیات داستانی در اوایل کارش در این شهر بود، رویکردی کهنه به آثار پایه و کلاسیک، تئوری داستان از آثار خارجی چون هنر رمان فروستر و سامرست وام گرفته تا آثار نویسندگانی چون جمال میرصادقی، محمدعلی جمالزاده، چوپک، بزرگ علوی و دیگران به مثابه وحی منزل راهگشای نویسندگان جوان و علاقه‌مند بود. این رویکرد را ولی‌نمای نوعی کلاسیسیم مقلد و منسجم و خصیصه جریان‌های ادبی و هنری اولیه در فضاهای بدون تاریخی مشخص از ادبیات و هنر دانست، بلکه نوعی کهنه‌گرایی‌ی‌ریشه‌پود که ناشی از کم‌اطلاعی و ناآگاهی داستان‌نویسان از بستر فرهنگی اجتماعی پیدایش این هنر چه در اروپا چه در ایران و نیز جریان‌های مدرن و آوانگارد داستان‌نویسی در این ممالک بود. این گونه‌داستان‌نویسی تنها به سرگرمی بعدازظهر یکی از روزهای هفته که تنها موجودیت هنری و فرهنگی‌اش محدود به یک ساعت مشخص بود، فرو کاسته می‌شد و جریان‌های هنری و ادبی را شکل دادند، که برای مدتی توسط جریان‌های نیرومندتر بلعیده‌شد و تنها کرسویی از آن به چشم می‌آمد که بسیار مایوس‌کننده هم بود. کارگاه‌های داستان آن‌طور که اداره می‌شد توان پیش‌برد جریان‌نویا و کم‌رقم داستان‌نویسی را در این شهر نداشت. اولین جرقه‌ها خودبه‌خود خاموش شدند و حلقه‌های مراد و میردیه حاصل از این جریان‌های بی‌ریشه فرهنگی از هم گسستند. این وضع اما دیری نپایید. نیاز به ساختمان‌سازی و اندیشمندی‌توام با پیگیری و استمرار چاپ چند اثر تازه بازشش رونق می‌گرفت و تلاش می‌کرد تا با درک ناهض و ضعیف خود از ترجمه آثار متفقدان فرانسوی چون رولان بارت، میشل فوکو و ژاک دریدا به نقد وضع موجود بپردازد و پلی میان‌خودک‌داستان‌های نویسندگان جوان و روایت جهانی آثارشان باشد. مؤلفه این جریان هم‌ملگرا بودن و رادیکال بودن بود و برای همین بود که با چاپ چند اثر تازه بازشش رونق می‌گرفت و به تدریج که در صبروتر می‌افتاد، دچار فرسایش و پوست انداختن می‌شد گویی شعار این جریان می‌بایست جمله‌ای شبیه به این باشد: «موسجیم که آسودگی ما عدم‌ماست» و همین گونه نیز شد. فضای ادبی و فرهنگی که به سمت رکود گرایید، جرقه‌های این جریان نیز خاموش شدند ولی از خاکنسر این جریان‌های پیش‌تر بارقه‌های ظهور و توسعه به آثار ادبی بزرگ و تئوری‌های مادر در پیوستگی‌شان هنوز می‌جوشد. نسلی شکل گرفته است با نگاهی متحول به دهه‌های گذشته داستان‌نویسی ایرانی و راهگیری جریان‌های عمده و خردک‌جریان‌ها که می‌تواند فکری‌شود مورد نظر این نسل را از نسل‌های پیش در تکرار نکرده‌اند اما در عین حال به تکرار و تکریم جریان‌های پیش‌تر خود توجه شاگردان و دوستان زنده‌یاد هوشنگ گلشیری هستند که سعی می‌کرد با سرسختی نگاه‌ساخترارگرایانه و زاویه دیدش به متون کهن ادبی و سنتی را رواج دهد. از معصوم‌ها تا شاهزده احتجاب و جن‌نامه، از شهریار مدنی‌پور تا ابوتراب خسروی، منبرو روانی‌پور تا میترا الهیاتی، طیفی از تکنیک‌های گوناگون و فرم‌های نو در داستان‌های کوتاه و بلند آرموند و این آژموندی در آثار داستان‌نویسان این شهر و در ذهن نسلی آنان همیشه و همواره اثرگذار بوده‌است. به این دلیل شاید زاویه نگاه کارگاه برانه‌ی شاهرودانش به دستاوردهای هوشنگ گلشیری در داستان‌نویسی بسیار مهم باشد. راهای از صورتی فروسته با تاکید بر خصلت ایدئولوژیک (گفت‌وگویی) داستان بلند و انتقاد از نسل سالم داستان‌نویسان متقدم چه در ایجاد اثری مانند آزاده خاتم و چه در نوشتن رویکرد مهم برانه‌ی به قصه‌نویسی در کارگاه او موجی را برانگیخت که موجب‌های آن از خلال آثار خود وی مانند رویای بیدار، کیمیا و خاک، قصه‌نویسی و . . . به نسل نویای این شهر فرصت می‌داد تجربه‌های گذشته‌گان را در آینه‌نگی‌اش ببینند. شعار «آینده اثر گذشته نوشتن ما را تعیین می‌کند» جایگزین شعار «به سوی متنی با افق‌های بسته در تاریخ» می‌شود. همیشه و همواره به سوی متنی گشوده‌باید حرکت کرد. این گشودگی با تاکید بر تاثیر و تفاوت (تفاخیر) روایتی یک اثر را و ایدئولوژیک آن هم‌زمان می‌شد؛ چیزی که نثر فنی و موجز دیکته شده کارگاه گلشیری برای مثال فاقد آن است. در این میان عنصر طنز، شوخی، گروتسک، پارودی، روزمرگی آثار جریان‌گریز و غیرمحفلی ادبیات معاصر نیز به چشم می‌آید و تعداد محدودی نویسنده صغیر می‌مانند که علاوه بر رصد جریانات متاخر و متقدم داستان‌نویسی همیشه نگاهی به تک‌داستان‌ها و این نویسندگان ناسور داشته‌اند. بهرام صادقی، عباس نعل‌بنديان، قاسم هاشمی‌نژاد، بهمن شعله‌ور و شمیم بهار از این دسته نویسندگان کمتر شناخته شده هستند. باری و به حال ادبیات داستانی امروز شاهرود پایایی و مانایی‌اش را مدیون پیگیری و استمرار همه جریانات ادبی این شهر است تا ورطه‌های آگسست را با همدلی و تاکید بر خوانش آثار دیگران طی کند. چنین باد.